



کد خبر: ۲۱۴۸۸۱

تاریخ: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

گفت‌وگو با عبدالنبی قیّم درباره فرهنگ‌نویسی و «فرهنگ دو جلدی فارسی به عربی»

«فرهنگ واژگان» را نمی‌توان به میانجی ترجمه ترجمه کرد

تالیف فرهنگ پروسه‌ای پیچیده و پویا است، نه کاری مکانیکی

سعید دهقانی

حدود ۳۰ سال پیش، زبان‌پژوهی ایرانی آغاز به گردآوری بزرگ‌ترین فرهنگ واژگان عربی-فارسی کرد. نخستین دستاورد عبدالنبی قیّم از تالیف این فرهنگ واژگان، دسترسی آسان‌تر فارسی‌زبانان به معادل‌های واژگان عربی در زبان فارسی است. اگر چه تا پیش از او نیز چندین فرهنگ عربی-فارسی تالیف شده بود، اما آنچه کار دکتر قیّم را متمایز می‌سازد می‌توان در چند بخش بررسی کرد. اول اینکه زبان مادری او عربی است و ظرفیت واژگان و معانی آنها را در زبان مبدا به درستی تشخیص داده و از آنجا که تحصیلات او به زبان فارسی است، از این رو معادل‌های فارسی واژگان عربی را به خوبی می‌شناخت. دیگر آنکه روش ایشان در تالیف فرهنگ، احتراز از ترجمه تعریف مدخل‌ها و در پیش گرفتن اصل معادل‌یابی واژگان عربی در زبان فارسی بوده که این کار را با وسواس و دقت فراوان به سرانجام رسانیده. قیّم به منظور سهولت دسترسی به واژگان، تالیف فرهنگ را براساس ترتیب الفبایی یا آن‌چنان که در عربی گفته می‌شود «ترتیب ابجدی» پایه‌گذاری کرده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ، استفاده از جدیدترین دستاوردهای فرهنگ‌نویسی است که ساختار فرهنگ را ساختاری نوین و متمایز کرده است. دیگر اینکه فرهنگ مزبور از نظر واژگان یک فرهنگ معاصر است و به همین دلیل واژگانی در این فرهنگ آمده که با زیست روزمره مردم سر و کار دارد. به عبارت دیگر این کتاب، فرهنگی مدرن است که نیازهای زبانی روزگار کنونی را برطرف می‌کند؛ اما پس از دو دهه از چاپ این اثر و ۱۴ بار تجدید چاپ آن، مولف اثر، دکتر عبدالنبی قیّم، چه ناگفته‌هایی از آن دارد؟ قطعاً ناگفته‌های او در خلال پرسش و پاسخ برای مخاطب روشن‌تر خواهد بود. به همین دلیل با او گفت‌وگو کردیم.

شما جایی گفته‌اید که نقصان فرهنگ‌های تالیف شده عربی-فارسی این بوده که مولف به دلیل عدم تسلط به ظرافت‌های زبان عربی، مجبور می‌شده از فرهنگ‌های عربی به زبان‌های اروپایی بهره بگیرد. از این جهت اشتباهاتی را که فرهنگ‌نویسان اروپایی در معادل‌سازی واژگان عربی داشته‌اند به فرهنگ‌های

عربی- فارسی تزریق کرده‌اند. مثال جالبی خودتان بیان کرده‌اید این است که واژه «آسمر» که در فارسی برابر با گندم‌گون است به اشتباه توسط فرهنگ‌نویسان غربی **Brown** ترجمه شده. فرهنگ‌نویسان ایرانی عربی- فارسی تا پیش از شما، چون می‌دانستند دلالت بر رنگ پوست دارد، براساس فرهنگ‌های عربی به زبان‌های دیگر آن را در فارسی سیه‌چرده ترجمه کرده‌اند. آیا حجم چنین اشتباهاتی آنقدر زیاد بود که شما تصمیم به فرهنگ‌نویسی گرفتید یا دلیل دیگری در کار بود؟

من درباره همه فرهنگ‌ها این حرف را زده‌ام؛ چون اغلب فرهنگ‌نویسان این مهم را رعایت کرده‌اند. این سخن من ناظر بر یک فرهنگ بود که مولف آن فرهنگ عربی- فارسی را با واسطه دو زبان دیگر تالیف کرده بود. ایشان فرهنگ خود را براساس فرهنگ عربی- انگلیسی تالیف کرد. تازه همین فرهنگ ترجمه شده فرهنگ عربی- آلمانی بود. نه تنها فرهنگ بلکه حتی رمان را نمی‌توان بر مبنای ترجمه، ترجمه کرد. چون هر زبانی الزامات و مقتضیات خاص خود را دارد که زبان دیگر فاقد آن است. همین واژه «آسمر» مثال خوبی است. در زبان آلمانی و انگلیسی برای آسمر یا گندمگون یا سبزه معادلی نیست. چرا؟ چون در اروپا شخص گندمگون وجود ندارد. به همین دلیل مردم آنجا نیازی نداشته‌اند تا برای گندمگون، کلمه‌ای بسازند. فرهنگ‌نویس انگلیسی وقتی کلمه «آسمر» می‌بیند، چون معادلی برای آن ندارد، کلمه **Brown** را برای آن می‌گذارد. اگر فرهنگ‌نویس عربی- فارسی حواسش جمع باشد و به روح و معنای کلمات عربی آشنا و مسلط باشد، متوجه این امر می‌شود و می‌داند که کلمه **Brown** معادل آسمر نیست. بله، حجم چنین اشتباهاتی خیلی بالاست. من این را در مقاله‌ای در مجله فرهنگ‌نویسی که توسط فرهنگستان چاپ شده به تفصیل نوشته‌ام اما علت من برای تالیف فرهنگ این بود. چون فرهنگ فوق‌الاشعار تقریباً همزمان با فرهنگ من، چاپ و منتشر شد. شاید دو سال زودتر و زمانی که من کارم را شروع کردم، اصلاً اطلاعی از این فرهنگ نداشتم.

پس علت تالیف فرهنگ عربی- فارسی چه بود؟

در اواخر دهه شصت که من کتاب‌ها و مقالات روز عربی و به ویژه کتاب‌های حوزه اندیشه را مطالعه می‌کردم، برای فهم و درک مطالب به فرهنگ‌های موجود مراجعه می‌کردم. ملاحظه شد که به جز یک فرهنگ بقیه فرهنگ‌ها فاقد لغات و واژه‌های عربی معاصر هستند. حجم واژه‌های کهنه و منسوخ در این فرهنگ‌ها آنچنان زیاد بود که انسان احساس می‌کرد در قرون گذشته زندگی می‌کند. موضوع دوم این بود که همه این فرهنگ‌ها براساس جذر و ریشه مدخل ساماندهی شده بودند و این برای ما که با فرهنگ‌های فارسی به ترتیب حروف الفبا عادت کرده بودیم، خیلی سخت بود. علاوه بر این یافتن واژه و کلمه مورد نیاز در این فرهنگ‌ها مستلزم داشتن سواد عربی و آشنایی به ابواب فعل‌ها و مصدرها بود. یعنی هر کسی نمی‌توانست از این فرهنگ‌ها استفاده کند. موضوع دیگر این است که فرهنگ‌های مزبور معادل‌یابی را سرلوحه کار خود قرار نداده بودند و بسیار کم به آن اهمیت می‌دادند و آن را رعایت نمی‌کردند. مثلاً در یکی از فرهنگ‌ها برای مدخل «لهث» معادل را اینچنین نوشته بود: «سگ و مانند آن از تشنگی یا گرسنگی زبان بیرون آورد.» این نحوه فرهنگ‌نویسی کاملاً غلط است. این تعریف برای فرهنگ‌های یک زبانه است، در فرهنگ

دوزبانه باید معادل آن را گذاشت. خوشبختانه برای این کلمه در زبان فارسی ما معادل داریم و کلمه «لهله زدن» معادل دقیق آن است.

به هر حال مجموع این مسائل سبب شد تا من خود آستین بالا بزنم و فرهنگی تالیف کنم که اولاً براساس ترتیب الفبایی باشد. ثانیاً حاوی لغات و واژگان معاصر و به روز باشد. ثالثاً تا آنجایی که ممکن است بر اساس معادل‌یابی باشد.

ساختار فرهنگ شما هم با فرهنگ‌های دیگر متفاوت است و این یکی از دلایل موفقیت و استقبال از کتاب شما بوده است، اینها را در جریان کار اضافه کردید؟

بله، پس از آنکه نزدیک به دو سال از کار می‌گذشت، یعنی در زمستان سال ۱۳۷۱ و در حالی که تا اول حرف «ز» را کار کرده بودم، برای یافتن ناشر با چند ناشر معتبر مکاتبه کردم. خوشبختانه همه پاسخ مثبت دادند. یکی از آنها انتشارات فرهنگ معاصر بود. نامه‌ای از این انتشارات با امضای دکتر محمدرضا باطنی به دستم رسید. یک هفته بعد از اهواز به تهران رفتم و برای اولین بار دکتر باطنی را در حضور آقای داوود موسایی زیارت کردم. ایشان به عنوان یک زبان‌شناس برجسته و یک فرهنگ‌نویس بزرگ، تمامی تجارب و دانش خود را در طبق اخلاص به بنده ارایه کردند. فراموش نشود من آن موقع فقط ۳۶ سال سن داشتم و پیش از آن هیچ کتابی تالیف نکرده بودم. دکتر باطنی به من گفتند تاکنون فرهنگ‌های عربی-فارسی ما ترجمه طابق النعل فرهنگ‌های عربی-عربی بوده‌اند، شما باید مثل فرهنگ‌های عربی-انگلیسی یا فرهنگ‌های عربی-فرانسه کار خود را دنبال کنید. از این رو ساختار فعلی را که براساس همین فرهنگ‌ها است، به من پیشنهاد کردند. ایشان از اینکه من ترتیب الفبایی را انتخاب کرده بودم، خیلی راضی بودند. در ادامه گفتند شما تا حدود زیادی معادل‌یابی را رعایت کرده‌اید، اما باید معادل‌یابی برای شما یک اصل غیرقابل تخطی باشد. مگر در مواردی که در زبان فارسی معادلی برای کلمه عربی نباشد. به هر حال نقش دکتر باطنی در موفقیت این فرهنگ انکارناپذیر است. جا دارد همین جا به روح بلند این استاد بزرگ درود بفرستم و قدردان الطاف بی‌شائبه او باشم.

یک فرهنگ‌نویس هرچقدر هم که به زبان‌های مبدا و مقصد که مسلط باشد، گنجینه واژگانی محدودی دارد. به نظر تان چند درصد از فرهنگ عربی-فارسی قییم را می‌توانستید بدون پژوهش و با اتکا به مخزون لغوی خودتان روی کاغذ آورید؟

من معنی و معادل بیش از ۸۰ درصد مدخل‌های عربی را می‌دانستم اما حتی در خصوص همین ۸۰ درصد باز به فرهنگ‌های عربی-عربی و حتی عربی-انگلیسی مراجعه می‌کردم و به گنجینه واژگانی خود اکتفا نمی‌کردم. به عبارت دیگر همه معانی و معادل‌ها را نه براساس دانسته‌های خود، بلکه براساس فرهنگ‌های معتبر نوشته‌ام.

بسیاری از فارسی‌زبانان، گویشوران عربی را یکدست می‌انگارند و نمی‌دانند که گویش عرب‌ها در هر منطقه‌ای تفاوت‌های فراوانی با هم دارند، اگرچه زبان مشترکی که عربی فصیح نامیده می‌شود، بند تسبیح همه این مهره‌هاست. در اوایل و میانه سده بیستم، گرایش‌هایی به تزریق واژگان لهجه‌های عامیانه عربی

به زبان عربی فصیح به وجود آمد. یکی از نویسندگان شهیر مصری تعبیر «زیطه و زنبلیطه» به معنای هیاهو و سر و صدای جشن که در کوچه و بازار شهرهای مصر نزد عوام به کار می‌رود را در متنی به کار برده بود که از نظر فصاحت قرار بوده بسیار ادبی باشد. بارها واژگانی را از زبان فیصل القاسم در شبکه الجزیره شنیده‌ام که جز در چال میدان‌های حلب به کار نمی‌روند؛ حال آنکه او این واژگان را به خورد زبان عربی فصیح می‌دهد. در مجموع به این نتیجه رسیده‌ام که عربی فصیح با تزریق همین واژگان عامیانه در نقاط مختلف جهان عرب است که فربه و ثروتمند شده است. نخست، بفرمایید نظرتان درباره تحلیل بنده از این موضوع چیست و سپس در این باره توضیح دهید که واژگان غیرفنی و عامیانه چقدر در فرهنگی که تالیف کرده‌اید نقش داشته‌اند؟

خیر، اینچنین نیست. می‌دانید ما یک زبان نوشتاری داریم و یک زبان گفتاری. زبان نوشتاری همان عربی فصیح است که در همه کشورهای عربی رعایت می‌شود و کسی در مکاتبات و در کتاب‌ها از آن عدول نمی‌کند. در کشورهای عربی، درست است که برخی کشورها، فرهنگستان مستقل دارد، اما این فرهنگستان‌ها هر کدام ساز خود را نمی‌زنند و با هم هماهنگ هستند. مثلاً در همه کشورهای عربی «سیستم» را «منظومه» معنی می‌کنند. درست برعکس ما و افغانستان و تاجیکستان، که در بسیاری لغات باهم اختلاف داریم. مثال‌هایی که شما زدید بیشتر در زبان گفتاری است. همان نویسنده که «زیطه و زنبلیطه» را به کار برده، در رمان یا قصه است یا همان فیصل القاسم در شبکه الجزیره او هم زبان گفتاری است و نه زبان نوشتاری. کماینکه رمان نویسان و قصه‌نویسان ما در رمان‌های خود و در قصه‌های خود از واژه‌های گفتاری و عامیانه و حتی اصطلاحات عامیانه استفاده می‌کنند که در فرهنگ‌ها یافت نمی‌شود و این یکی از مشکلات دانشجویان و گاهی حتی اساتید زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های کشورهای دیگر است. بارها دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های مصر مثلاً از من پرسیده‌اند: «شپش توی جیبش قاپ می‌زند» یعنی چه؟ می‌پرسم این را کجا دیدید؟ می‌گویند در فلان رمان از فلان نویسنده. یا قاراشمیش یعنی چه؟ یا بی‌گدار به آب زدن یعنی چه؟ یا هر راز بر تشخیص نمی‌دهد یعنی چه؟ دیگر اینکه لهجه‌های مختلف عربی در هر منطقه‌ای تفاوت فراوانی ندارند. بلکه در هر کشور با کشور دیگر تفاوت دارد، آن هم نه تفاوت فراوان. مثلاً لهجه مردم لیبی برای مردم ما کاملاً واضح و قابل فهم است. موضوع بعدی این است که زبان فصیح عربی با کلمات عامیانه و محلی عربی فربه نمی‌شود. چون در خیلی از موارد واژه‌های عامیانه نمی‌توانند به زیبایی و جامعیت واژه‌های فصیح منظور و مقصود را بیان کنند؛ اما در خصوص قسمت پایانی سوال شما باید بگویم واژگان عامیانه در فرهنگ من درصد ناچیزی را تشکیل می‌دهند. چون هر کشور واژه‌های عامیانه خاص خود را دارد و نمی‌توان همه را در فرهنگ آورد. فقط کلماتی آمده‌اند که در همه کشورهای عربی مشترک هستند.

یکی دیگر از تالیفات شما «فرهنگ میانه» است. در این باره نیز توضیح بفرمایید.

فرهنگ میانه یا همان «المعجم الوسیط» در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شد. این کتاب حاوی لغات و واژه‌های پرکاربرد و پربسامد عربی است. در حالی که فرهنگ معاصر عربی-فارسی در ۱۲۵۷ صفحه است، این فرهنگ ۹۲۴ صفحه است. فرهنگ مزبور نیز چهار بار تجدید چاپ شده است.

چند سال پیش خبر انتشار یک فرهنگ لغت دو جلدی به تالیف شما منتشر شد که تجدید چاپ آنچه در گذشته بود، نیست. تفاوت آن با فرهنگ قبلی در چیست؟

حاوی مدخل‌ها و اصطلاحات بیشتری است. بین ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ مدخل جدید است. این مدخل‌ها را من براساس «المنجد الوسیط فی اللغة العربیه المعاصره» اضافه کردم.

شما در سال ۲۰۲۰ به خاطر این فرهنگ‌ها برنده جایزه بین‌المللی شیخ حمد قطر شدید. در این مورد بیشتر توضیح بدهید.

جایزه شیخ حمد یکی از جوایز ارزنده و معروف در زمینه ترجمه است که همه ساله برگزار می‌شود و هر سال یک زبان، زبان اصلی آن است و زبان‌های دیگر زبان‌های فرعی هستند. در سال ۲۰۲۰ زبان فارسی، زبان اصلی بود و چون در آن هنگام هر ۸ سال نوبت به زبان فارسی می‌رسید و نظر به اهمیت آن، طبیعی است رقابت در آن خیلی فشرده است. من برای اولین بار در این جایزه شرکت کردم و از میان صدها شرکت‌کننده، الحمدلله برنده شدم.

تازه‌ترین اثر شما «فرهنگ دو جلدی فارسی به عربی» است که به تازگی منتشر شده. آیا می‌توان گفت پس از تالیف سه فرهنگ عربی به فارسی، تمام مدخل‌ها را در بر داشته‌اید و فقط نیاز به معکوس کردن آن بوده؟

خیر، این‌طور نیست. تالیف فرهنگ یک کار مکانیکی نیست، فرهنگ‌نویسی پروسه‌ای پیچیده و پویا است. اگر فرهنگ‌نویس بخواهد با معکوس کردن فرهنگ عربی-فارسی، فرهنگ فارسی-عربی بنویسد، حکایت آن فرهنگ‌نویسی می‌شود که فرهنگ عربی-فارسی را براساس فرهنگ عربی-آلمانی و عربی-انگلیسی نوشت و آسمر را سیه‌چرده معنی کرد. من فرهنگ فارسی-عربی را براساس فرهنگ‌های فارسی-فارسی نوشته‌ام. اگر شما به پیشگفتار کتاب مراجعه کنید، ملاحظه می‌کنید که مبنای کار من برای نوشتن مدخل‌ها و حتی برای معانی آنها دو فرهنگ فارسی-فارسی از جدیدترین فرهنگ‌های فارسی-فارسی است. در تالیف این کتاب من بسیار کم به فرهنگ عربی-فارسی خود مراجعه کرده‌ام. مگر در مواردی که می‌خواستم از معادل فارسی یا عربی اطمینان حاصل کنم.

با توجه به اینکه خوانندگان صفحه فرهنگی روزنامه اعتماد مایل هستند از تاثیر فرهنگ‌نویسی عربی به فارسی یا بالعکس بیشتر بدانند به عنوان واپسین پرسش این سوال را مطرح می‌کنم که چنین آثاری چه تاثیری بر زبان و ادبیات فارسی خواهند گذاشت؟

از آنجا که ادبیات ما در ارتباط تنگاتنگ با ادبیات عرب است و هر کسی که بخواهد به گنجینه عظیم ادبیات فارسی تسلط داشته باشد، ناگزیر از مراجعه به فرهنگ عربی-فارسی است، این فرهنگ به دلیل ساختار آن و نحوه سامان یافتن واژه‌ها دسترسی به آن برای کاربران فارسی زبان راحت تر است، از این رو نقش مهمی بر زبان و ادبیات فارسی می‌گذارد. همچنین وجود چنین فرهنگی زمینه ترجمه ادبیات فارسی به زبان عربی را تسهیل می‌کند.

از آنجا که ادبیات ما در ارتباط تنگاتنگ با ادبیات عرب است و هر کسی که بخواهد به گنجینه عظیم ادبیات فارسی تسلط داشته باشد، ناگزیر از مراجعه به فرهنگ عربی-فارسی است، این فرهنگ به دلیل ساختار آن و نحوه سامان یافتن واژه‌ها دسترسی به آن برای کاربران فارسی زبان راحت تر است؛ از این رو نقش مهمی بر زبان و ادبیات فارسی می‌گذارد. همچنین وجود چنین فرهنگی زمینه ترجمه ادبیات فارسی به زبان عربی را تسهیل می‌کند.

در کشورهای عربی، درست است که برخی کشورها، فرهنگستان مستقل دارند، اما این فرهنگستان‌ها هر کدام ساز خود را نمی‌زنند و با هم هماهنگ هستند. مثلاً در همه کشورهای عربی «سیستم» را «منظومه» معنی می‌کنند. درست برعکس ما و افغانستان و تاجیکستان که در بسیاری لغات با هم اختلاف داریم.